

با شما می آیم سید می گوید من خیال دارم از طریق همدان همین ساعت حرکت کنم حسین خان می گوید من همین قدر می روم منزل قدری پول دارم بر می دارم و می آیم . سید راضی شده حسین خان می رود پس از ساعتی مراجعت کرده با سید حرکت می کند و قبل از رسیدن سید جمال به همدان تلگرافی از اعلیحضرت به مظفر الملك حاکم همدان مخابره می شود قریب به این مضمون : سید جمال مفسد وارد می شود حسین خان به شما اطلاع می دهد او را دستگیر و حبس کنید لدی الورود سید جمال ، حسین خان مذکور به حاکم اطلاع داده سید را دستگیر می نمایند و فوراً اطلاع تلگرافی به طهران [می دهند] در هر صورت روز پنجشنبه دهم جمادی الاخری ۱۳۲۶ سید جمال الدین و اعزاء صنفهانی از این دارفانی به دار باقی رحلت می کند ، شرح حالات او را از روزنامه الجمال به خوبی می توان استنباط نمود والسلام . امروز که یکشنبه ۱۳ جمادی الاخره [۱۳۲۶] - است در خانه مشغول نوشتن و اصلاح کتابخانه خود می باشم . برادرم شمس الحکماء رفت تا برگردد خبری بیاورد و نوشته شود یا آنکه خودم طرف عصری بروم بیرون آنچه مسموع افتاد بنویسم .

مقتدر نظام و صنیع حضرت که از مقصرین ملت بودند و در کلات محبوس بودند و روز و یوم التوب ، (۱) تلگراف مرخصی آنها و سایر محبوسین کلات مخابره شده بود ، امروز به احترام فوق العاده وارد شدند تقریباً پانصد کالسکه و درشکه (۲) به استقبال آنها رفت بچه های چاله میدان به هواداری صنیع حضرت اجتماعی کردند بچه های سنگلج به هوای مقتدر نظام دوپست یدک جلو (۳) آنها بردند به همان لباس سفر حضور اعلی حضرت مشرف شده و مورد مرحمت شاهانه [واقع شده] و مراجعت به شهر نمودند. صد نفر قزاق هم به استقبال آنها رفته بود مردم در جلو آنها این شعر را می خواندند :

مجلس شورای ملی تا ابد پرکنده باد تیغ استبدادیان تا ابد برنده باد  
و دست زنان و هلهله گویان با نهایت عیش و خرمی آنها را و سایر محبوسین را  
وارد کردند خاک بر سر این ملت جاهل غیر قابل ، اگر این بی چاره ها بی تصمیم بودند ،  
پس چرا آنها را حبس کردند ؟ و اگر تصمیم داشتند پس این استقبال چه بود ؟ دیروز  
آصف الممالک رئیس پستخانه شد به این معنی پستخانه را دادند به امین الملك و او هم  
واگذار نمود به آصف الممالک کرمانی .

امروز بحر العلوم کرمانی که در زمان مشروطه خود را قاتل شاه می دانست و به این خیال شب را می خوابید ؛ ظاهر شد و از مستبدین شد به حدی تملق و چاپلوسی می کند که مافوق آن متصور نیست ، لعنة الله على المنافقين .

روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۶ - امروز مردم دیدن می کنند از

۱ - روز توپ بستن به مجلس مقصود است . ۲ - اصل ، دورشکه

۳ - اصل ، جلوی

صنیع حضرت و مقتدر نظام و بد می گویند از مشروطه و مشروطه خواهان .

طرف عصر با جناب آقای حبی رفتم دیدن آصف الممالک کرمانی که ریاست و معاونت پستخانه را به ایشان داده اند ، تبریک گفته اول غروب مراجعت کردیم .

روز سه شنبه ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۶ - امروز سدیدالملک برادر ارشادالدوله آمد بنده منزل گفت و گو از کارهای ارشادالدوله در میان آمد و ما به طریق اختصار قدری از حالات این سردار شجاع را ذکر می کنیم که شاید باز هم نام نامی ایشان در ضمن این تاریخ و اقداماتش به میان آید .

روز چهارشنبه ۱۶ [جمادی الاخری ۱۳۲۶] - امروز جمعی که در سفارت انگلیس متحمن بودند نوشته امان گرفته خارج شدند ، بنده نکارنده رفتم منزل جناب آقای حبی ، مذکور داشت آقا سید محمد حجت کرمانی گفته است که شیخ فضل الله در مجلس بد گفته است از مشروطه و از جناب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد و این که چرا بنده نکارنده را به قتل نرسانیده اند ؟ و اسفاه بنده نکارنده که در اصول عقاید و اکثر علوم کتاب تألیف کرده و با این مراتب علمیه باید از شیخ فضل الله بترسد و او را چه قدر بی حیا و بی شرم می بینم که نه ملاحظه خدا و نه ملاحظه آخرت را دارد .

روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲۶ - امروز کاغذی نوشتم به ارشادالدوله و نهایت عجز و لابه و تملق و چاپلوسی را کردم با اینکه من شب و روز با ارشادالدوله به سر می بردم و نهایت دوستی را با هم داشتیم ؛ اینک این کاغذ دوم است که برایش نوشتم و هنوز جواب هیچ یک نیامده است .

از قرار مسموع امروز جماعتی از اصناف باز پناه برده اند به سفارتخانه انگلیس ولی هنوز صحت و سقم این خبر معلوم نیست امروز را رفتم منزل آقامیرزا ابوالقاسم و در آنجا شنیدم امجدالملک را با آقا سید جمال گرفته و در همدان هر دو را به قتل رسانیده اند .

روز جمعه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۶ - روز گذشته طرف عصر جناب ذوالریاستین کرمانی آمد نزد ما و شب را در بنده منزل ماند صبح اول دسته ، رضاخان آدم سدیدالملک آمد که اگر می خواهید بیاید اردو و ارشادالدوله را ملاقات کنید امروز وقت مناسب است و گفت من می روم دم دروازه نزدیک قراولخانه برابر باغ شاه محل ملاقات ؛ ما هم قبول کرده رضاخان رفت بنده و اخویم شمس الحکماء و جناب ذوالریاستین عبا و ردا به دوش انداخته روانه شدیم لکن هر سه خائفاً مترقب الموت عصا و ساعت خود را از ترس برنداشته ، نور چشم میرزا علی که نزدیک به سه سال است و طفل شیرینی است آمد جلویم خواستم با او وداع گویم خجالت مانع شد ، هر سه نفر می ترسیدیم و اگر یکی ترس خود را ظاهر کرده بود دیگران هم ظاهر می کردیم . باری با پای پیاده رفتم دم باغ شاه و نزدیک قراولخانه نشستیم پس از نیم ساعت رضاخان از طرفی دیگر آمد از یک درب باغ وارد شده

از درب دیگر خارج شده وارد اردو شدیم در چادر ارشدالدوله وارد شده نشستیم . غلیانی خواستیم آوردند چون فوج سیلاخوری وارد شده بودند سان دیدند سهسالار که امیر جنگی باشد آمد جمعی هم با آنها بودند چند دقیقه هم شاه بیرون آمد باری صف برهم خورد بعد از چند دقیقه ارشدالدوله وارد شد که جمعی هم اطراف او بودند و سردار ارشد به او خطاب می کردند به محض ملاقات دست به گردن و معانقه به عمل آمد بعض مذاکرات شد نهایت مهربانی و محبت را نمود ظهر را در همانجا نهار صرف کردیم و از طرف ارشدالدوله اطمینانی حاصل نموده جناب ذوالریاستین توسطی از سید یعقوب نمود و توصیه به همراهی از مظلومین و بیچارگان نمود . جناب سردار ارشد گفت : شاه دو خیال دارد یکی عدلیه و دیوانخانه منظمی برپا کردن که عدلیه حکم بدهد و اعلیحضرت رجوع به ادارات نماید ، که حاکم عدلیه باشد و مجری دولت ، دیگری قشون مرتب و منظمی برپا کردن . گفتیم : از مشروطه و مجلس چه خواهد شد جواب داد که مجلس هم تشکیل خواهد داد از وضع سلوک و رفتار آنها معلوم شد که رفتار و سلوک دولت خوب است دیگر از مذاکرات آنجا سردار ارشد گفت همه جا منظم است آذربایجان هم اکثر خانههایش را کوبیدند و مردمش را به قتل رسانیدند جز اشخاصی که بلیت از دولت داشتند . باری يك ساعت بعد از ظهر صبحه الدوله برادر اعلم الدوله وارد شد و خیلی سردار ارشد از او احترام کرد ، بعد از ساعتی ما به عزم خانه آقا سید محمد کرمانی که در همان نزدیکی واقع است ، حرکت کردیم . آمدیم دم خانه ، آقا سید محمد در خانه نبود لابد شدیم از روی پل در هوای گرم حرکت و راجلاً چهار ساعت به غروب به خانه خود وارد شدیم ، امروز هم بحمدالله به خیر گذشت . روز شنبه ۱۹ جمادی الاخره [۱۳۲۶] - طرف صبح رفته [به خانه] جناب آقامیرزا ابوالقاسم در آنجا از بدسلوکی مشروطه خواهان و مظلومیت دولتیان مذاکره بود شریفه الواعظین و نجمالذاکرین و آقا سید حسین بروجردی و برادرش آمدند . آقا سید حسین بروجردی گفت : بنا شده است شش نفر از مفسدین که در سفارتخانه انگلیس بودند نفی و تبعید شوند که هر يك را از قرار ماهی صد و پنجاه تومان پول بدهند و غلام سفارت آنها را ببرد به سرحد برساند و رسید گرفته مراجعت کند تا یکسال در خارجه باشند پس از یکسال مختارند به هر جا بخواهند بروند و یا مراجعت کنند به ایران ، اسامی آنها را پرسیدم از قرار تفصیل است : میرزا سید حسن تقی زاده - میرزا علی اکبر خان دخو - بهاء الواعظین - میرزا سید حسن مدیر حبل المتین (۱)

امروز هم بحمدالله تعالی به خیر گذشت . طرف عصر جناب معاونالتجار و آقامیرزا حسن و کیل کرمان آمدند دیدن ما ، نزدیک غروب میرزا غلام علی خان مدیر روزنامه بامداد آمد منزل که چون شما تغییر منزل دادید چند روز است زحمت کشیدیم تا خانه

شما را یافتیم ، بعد از این زحمات مقصودش گرفتن هفت نمره از نمرات آخری و کوب درمی بود اگر چه نمره آخری را آتش زده بودم ولی چون مقصودش تاریخ بیداری ایرانیان بود لذا يك نمره را که برای خود نگاهداشته بودم ، به او داده رفتند .

روز یکشنبه ۳۰ جمادی الاخره ۱۳۳۶ - امروز را رقتیم با شمس الحکماء و آقاسید - محمدحجت منزل جناب ذوالریاستین و تا عصر آنجا بودیم عندلیب السادات آمد آنجا و مذاکره از روز جنگ و خرابی مجلس در میان بود و نیز گفته شد تا با او «عدل مظفر» را از دم مجلس کنده و خراب کردند از عده مقتولین آن روز مذاکره شد جواب داد از قزاق سی نفر کشته شدند و از ملت هجده نفر و اگر این حرف راست باشد معلوم می شود ملتیان فرار کرده و در بیابان و بلدان و دهات متفرق و پراکنده شدند .

در این مجلس هم مذاکره از حقانیت دولتیان و بد سلوکی مشروطه خواهان و بد رفتاری آنان با دولت و ملت در میان آمد طرف عصر را رفتیم منزل جناب آقا شیخ محمد - رضا مجتهد شریعتمدار ایشان هم دعا می کردند به شخص اعلیحضرت . امروز چون ولادت حضرت صدیقه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود اکثر بازارها و دکاکین را بسته بودند ، دیگر خبری مهم مسموع نگردید .

روز دوشنبه ۳۱ [جمادی الاخره ۱۳۳۶] را در منزل بودیم جائی نرفتیم خبری هم که قابل ذکر باشد مسموع نگردید .

روز سه شنبه ۲۲ جمادی الاخره [۱۳۳۶] - امروز را طرف صبح بنده رفتیم منزل جناب آقاجیبی و نهار را آنجا ماندم دو ساعت به غروب با هم رفتیم منزل جناب رکن الممالک کرمانی چای و قهوه و میوه در آنجا صرف شد . جناب شمس الحکماء اخوی هم آمد آنجا غروب آفتاب به خانه ها [ی] خود مراجعت کردیم امروز هم مطلبی مهم مسموع نشد جز آنکه شنیدیم در خراسان اغتشاش است ؛ چراغ دم مجلس را امروز کند [ه] با موزیک و دستگاه بردند دم شمس العماره منصوب نمودند .

امروز که چهارشنبه ۲۳ جمادی الاخره [۱۳۳۶] است با برادر خودم شمس الحکماء در خانه ماندیم اهل خانه رفته است که خانه در دباغ خانه دیده اند اگر خوب باشد کرایه کنند اگر چیزی مسموع افتاد و یا عصر را جائی رفتیم در ظهر این صفحه می نویسم امروز خیلی بی پول می باشم يك طاقه شال داشتم فرستادیم بلکه بفروشد . پنجشنبه ۲۴ - امر قابلی اتفاق نیفتاد .

جمعه ۲۵ ج ۲ - امروز را با جناب ذوالریاستین رقتیم منزل معتضد دیوان کرمانی خودش نبود مستشار دیوان آنجا بود قدری نشسته سعید نظمی آمد قدری با هم صحبت داشته مطالبه و جوه روزنامه را نمودم مستشار پنجهزار داد و خیلی بد سلوکی نمود .

شنبه ۲۶ ج ۲ - طرف عصر رفتیم منزل عباس قلی خان میر پنجه از دو شلیک توپ

صبح استفسار نمودم معلوم گردید اردو که سر آب سردار زده بودند نقل شده بود به باغ-  
شاه و در تهیه رفتن به آذربایجان می‌باشند اول غروب آمدم منزل جناب حاج جلال‌الممالک  
و آقاسید ابوالقاسم خونساری و جناب ذوالریاستین کرمانی آمده بودند بنده منزل قدری  
صحبت داشته جلال‌الممالک و آقاسید ابوالقاسم رفتند جناب ذوالریاستین شب را ماند .

روز یکشنبه ۲۷ ج ۲ - شهر منظم است طرف صبح صدای چند تیر تفنگ شنیده  
شد معلوم نشد از کجا بود طرف عصر آقامیرزا علی آقا کاتب روزنامه آمد قدری صحبت  
داشتیم از احوال صولت نظام پرسیدم مذکور داشت مخفی است دیگر امری که قابل باشد  
شنیده نشد .

روز دوشنبه ۲۸ ج ۲ - امروز صبح مهدی قلی اخ‌الزوجه که شب گذشته آمده بود  
اینجا مذکور داشت که حشمة‌الدوله این ایام با مردم نهایت خوش‌سلوکی را می‌نماید و نیز  
مذکور داشت دیروز اعلانی از طرف دولت منتشر گردید که حاصلش این است : هر کس  
عرض به شاه داشته باشد در میدان توپخانه تلگرافی نصب خواهد شد که عارضین همچنان  
تلگراف کنند و عرایض خودشان را به شاه برسانند در واقع اگر عدلیه بر پا شود و با عدلیه  
و با این توسعه برای متظلمین دیگر مردم به چیزی محتاج نمی‌باشند مردم مشروطه را که  
می‌خواستند برای عدالت بود حالا که شاه به عرایض مظلومین برسد دیگر مردم راحت و  
آسوده می‌باشند .

امروز والده نور چشم میرزا علی رفت به خانه آقاسید جمال مرحوم دیدنی از عیال  
او کرده بود از قرار مذکور زن سید جمال گریه زیادی کرده بود و تمریف کرده بود  
که طفل ده ساله مرا بردند يك شب نگاهداشته اشكك کرده بودند که پدردت کجا می‌باشد ،  
طفل گفته بود پدرم رفته است قم و يك روز هم جمعی از قزاق و فراش ریخته بودند در  
خانه سید ولی چیزی نبردند مقصودشان خود سید بوده است و نیز گفته بود روز گذشته رفتم  
نزد سپهسالار امیرچنگ و از حال شوهرم استفسار نمودم جواب داد باجی برو عده نگهدار  
بعد از عده شوهر کن که سید را کشته‌اند این خیر را حمل بر دروغ کرده است چه اعتقادش  
این بوده که سید جمال در همدان است و کسی اقدام به قتل سید نمی‌کند . سید را پنج  
نفر اولاد است اولاد بزرگ او سید محمد علی است که در سن هجده است و چندماه قبل رفت  
به بیروت که در آنجا تحصیل کند در طهران هم خوب تحصیل کرده بود مقدمات عربی و  
قدری از ریاضی و جغرافیا و اندکی از زبان فرانسه را تحصیل نموده بود يك پسر دیگر  
در سن ده سال دارد که شل است و دست او رعشه دارد يك طفل سه ساله هم دارد و دو دختر  
در سن پنج و هفت دارد از مالیه دنیا دو خانه دارد که تقریباً سه هزار تومان ارزش دارد  
دیگر نه ملکی و نه نقدی هیچ ندارند .

امروز تلگرافی از طرف مشیرالسلطنه به تمام ولایات مخابره شد که در ورقه علیحده

به علامت نمرة ۲۰ نوشته شده است و در لف همین جزوه‌ها گذارده شد .

روز سه‌شنبه ۲۹ جمادی‌الآخره ۱۳۲۶ - از قرار مذکور متجاوز از سیصد نفر در سفارتخانه انگلیس متحصن می‌باشند در آذربایجان هم اغتشاش است دولت هم در خیال حرکت دادن اردو می‌باشد امروز هزار نفر سوار بختیاری وارد اردو شد .

قبل از ظهر مجدالاسلام کرمانی و میرزا محمد حسین مدیر روزنامه الجمال آمدند بنده منزل مجدالاسلام مذکور داشت آمده‌ام برای اینکه شما را حرکت دهم به طرف کرمان زیرا که شیخ فضل‌الله دشمن تو است و هر وقت باشد تو را تلف خواهد نمود . بنده جواب دادم که اولاً - امورات دست خداوند است آنچه خداوند مقدر فرموده است خواهد شد اگر مقدر شده است من کشته‌شوم به هر جا که فرار کنم کشته‌خواهم شد و اگر مقدر شده است سالم بمانم نه شیخ فضل‌الله و نه احدی دیگر را قوه و قدرت تلف کردن من نمی‌باشد . ثانیاً - آنکه استطاعت و قوه حرکت را ندارم . باری هوازی ششصد دانه تمبر پستی داشتم فروختم به جناب مجدالاسلام در یک تومان مخارج امروز را خداوند رسانید .

پس از صرف نهار و خواب عصر آقایان تشریف بردند . شمس‌الحکماء اخوی رفت به تلگرافخانه شصت تومان برات تلگرافی نمود به کرمان بنده نگارنده رفتم منزل آقامیرزا ابوالقاسم حاج جلال‌الممالک و آقا سید ابوالقاسم خونساری و شریف‌الواعظین و صحه‌الدوله و حاج غفار آنجا بودند حاج غفار کاغذی از طرف آقامیرزا محمدصادق برایم آورده بود داد و در آن کاغذ دو مطلب بود : اولاً - استفسار از سلامتی حالات . ثانیاً - بقیه تاریخ بیداری ایرانیان را خواسته بودند برای رشید بک که در بانک استقراضی می‌باشد که بخواند و رد کند و در آنجا شنیدم که دولت عثمانی هم مشروطه شده است و نیز شنیدم که آقا سید عبدالله را برگردانیده‌اند به نزدیکی کرمانشاه ، در یکی از دهات ظهیرالملک توقف نموده است و نیز شنیدم آقا سید محمد و آقامیرزا محمدصادق روز یکشنبه حرکت می‌فرمایند به ارض اقدس . صحه‌الدوله گفت : من شرافت آقا سید عبدالله را هیچ وقت کم و کسر ندیدم مگر وقتی که دیدم افتاده بود پای شاه را ببوسد و شاه مانع شد عقب رفت و فرمود این چکار است که می‌کنید لکن ملک المتکلمین به شرافت و جلالت کشته زیرا که وقت کشتن گفته بود من به افتخار و شرافت می‌میرم ولی این آقا التماس و عجز خیلی کرد بنده نگارنده گفت چه وقت آقا سید عبدالله پای شاه را بوسید گفت وقتی که خواست مرخص شود . آقامیرزا ابوالقاسم گفت : نزد سپهسالار هم خیلی التماس کرد که مرا به احترام حرکت دهید و این حرکات از سید بعید بود باری وقت مراجعت فخام السلطنه را دیدم او هم از مشروطه شدن عثمانی اطلاع داشت و خیر داد اگر مشروطه شدن عثمانی هم مثل ایران باشد پس وای به حال عثمانی و رعایای عثمانی و اگر مشروطه واقعی و صحیح باشد نه هرج و مرج پس خوشا به حال آنها .

روز چهارشنبه سلخ جمادی الاخری ۱۳۲۶ - امروز اسباب کشی داریم که نقل مکان کنیم از این خانه بخانه‌ای که نزدیک همین خانه است که در ماهی شش تومان اجاره کردیم خداوند این نقل مکان را مبارك گرداند . مطلب مهمی اتفاق نیفتاد اردوی دولتی روزبه‌روز در تزايد می‌باشد و در کمال نظم و آراستگی می‌باشد .

## وقایع

ماه رجب ۱۳۲۶

روز پنجشنبه غرة رجب ۱۳۲۶ - امروز صبح صدای توب و خرابی جایی آمد پس از تحقیق و استفسار معلوم گردید در خانه مشیرالسلطان قدری باروت در آب پاش بود پس بنائی چبک را که کشیده در آن خالی می کند یکدفعه آتش می گیرد و عمارت را خراب می کند يك نفر را هم صدمه می زند که او را بردند به مریضخانه بعضی از مردم می گویند نارنجك بوده که در آن خانه بوده و آتش گرفته است .

روز پنجشنبه غرة رجب ۱۳۲۶ - (۱) امروز واقعه خانه مشیرالسلطان اتفاق افتاد که در صفحه ظهر نوشته شده . صبح میرزا کاظم خان کرمانی آمد دیدن بنده ظهر را ماند طرف عصر رفتم منزل ذوالریاستین کرمانی و در آنجا از مشروطه شدن عثمانی مذاکره بود ؛ مذکور شد که امشب درسفاتخانه عثمانی چراغان و جشن مشروطیت را گرفته و مردم را هم دعوت کرده اند خیلی بد دردی است که عثمانی از ایرانی جلو افتد خداوند خودش شاه را اصلاح کند .

روز جمعه دویم رجب ۱۳۲۶ - امروز صبح با جناب شمس الحکماء و جناب ذوالریاستین کرمانی رفتیم منزل جناب آقا سید محمد حجت کرمانی . عازم بودیم که دیدنی از سردار ارشد کنیم که استخاره مساعدت ننمود در آنجا از نظم اردو و امنیت و مهربانی شاه نسبت به رعایا مذاکره بود طرف عصر آمدیم منزل در بین راه جناب بحر العلوم را دیدیم که می آمد منزل ما و قدری در آنجا نشسته رفت . گفت: باید و کلاه کرمان عریضه به شاه عرض کنیم و مخارج راه گرفته روانه شویم .

روز شنبه سویم رجب ۱۳۲۶ - امروز را رفتم منزل جناب آقا میر آقا عبدالمطلب رزدی و تا عصر آنجا بودم بسیار شخص صحیح و درستی است در واقع (۲) مشروطه خواه



واقعی این مرد است مسأله مشروطه شدن عثمانی و تفصیل آن را آنجا شنیدم طرف عصر رفتم منزل حاج محمدحسن خان که از دوستان خالص بنده نگارنده و آدم درستی است مذاکره مجلس از این بود که درباریان نمی گذارند شاه مشروطه بدهند و اگر يك نفر مرد مانند میرزارضا پیدا شود مناسب تر است .

روزیکشنبه چهارم رجب المرجب ۱۳۲۶ - امروز طرف عصر جناب حاج جلال الممالک که از اشخاص مشروطه خواه واقعی [است] و کراراً نام نامی ایشان را بردیم آمد بنده منزل پس از کشیدن غلیان و قدری صحبت با هم رفتیم منزل سردار ارشد به عزم عیادت ایشان چون جناب حاج جلال الممالک گفت روز جمعه ۲ رجب را با جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رفتیم به اردو برای دیدن سه سالار با وی مذکور شد سردار ارشد به جهت علت و مرض آمده است شهر لذا روانه خانه ایشان شدیم پس از ورود به خانه ایشان جز دو سه نفر زن دیگر احدی نبود از حال سردار ارشد استفسار نمودیم جواب دادند که عصری رفته است اردو فردا برای خوردن دوا می آید لذا سلام رسانیده مراجعت نمودیم در بین راه جناب حاج جلال الممالک گفت : برویم منزل آقا سید عبدالله خان بانکی که این مرد آدم خوبی است و به اندازه [ای] تعریف و توصیف از مشارالیه نمود که بنده نگارنده مایل گردیده و با هم رفتیم منزل ایشان ولی افسوس که ایشان هم منزل نبودند قدری نشسته آدم های مشارالیه چای و غلیان و آب یخ آوردند از وضع سلوک نوکرهای آقا میرزا سید عبدالله خان معلوم گردید تعریف و توصیف جناب حاج جلال الممالک بی جا نبوده باز هم قدری مذاکره از حالات مشارالیه نمود پس از يك ساعت توقف مراجعت نموده جناب حاج جلال الممالک تشریف بردند به خانه خودشان بنده نگارنده هم آمدم به خانه خود .

روز دوشنبه پنجم رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح حاج محمدحسن خان و آسیدمحمود کرمانی با يك نفر سید اصفهانی آمدند دیدن ما قدری نشسته با هم صحبت داشته آنها رفتند آقا میرزا کاظم خان کرمانی و جناب ذوالریاستین و جناب آقا سیدمحمود حجت کرمانی آمدند تا عصر در اینجا بودند قدری بد از شیخ فضل الله گفتند قدری هم از رفتن مردم به سفارتخانه انگلیس و سفارتخانه عثمانی مذاکره شد اخبار مختلف شنیده شد طرف عصر آنها رفتند اخوی شمس الحکماء هم رفت به طرف بازار مطلب مهمی شنیده نشد، جز مسأله سفارت انگلیس و سفارت عثمانی .

رفتن جناب آقا میرزا سیدمحمد طباطبائی به ارض اقدس موقوف شد . مشیرالسلطنه وزیر داخله و وزیر دربار حامل دستخط شاه شدند و رفتند در در که خدمت آقای طباطبائی مضمون دستخط اظهار لطف و محبت و اینکه در این هوای گرم مسافرت را موقوف کنید بالاخره سفر آقای طباطبائی موقوف گردید. جناب صدرالعلماء هم اذن عتبات را خواست شاه اذن نداد مجدداً اذن رفتن شمیرانات را خواست و از شهر خارج گردید . جناب آقا

سیدعبدالله بهبهانی را هم از رفتن به عتبات مانع شدند و در حوالی کرمانشاه در یکی از دهات ظهیرالملک متوقف گردید .

روز سه شنبه ششم ماه رجب ۱۳۲۶ - امروز صبح با شمس الحکما برادرم رفتم منزل آقا یحیی وکیل کرمان قدری نشسته صحبت داشتیم برادرم رفت به طرف بازار و بنده نهار را ماندم عصر با آقایحیی رفتیم منزل معاونالتجار و آقا میرزا حسن وکیل کرمان وقت مراجعت یک دو سه دقیقه از ذوالریاستین دیدن کردیم اول شب مراجعت به خانه کردم چون امروز خانه نبودم اسباب خیال اهل خانه شده بود لذا برادرم شمس الحکماء را در خیابان حاجی رضا دیدم که عقب من می گشت و می آمد باهم آمدیم خانه . طرف عصر حاج جلال الممالک و آقاسیدا ابوالقاسم خونساری آمده بودند بنده منزل ، جناب شمس الحکماء از ایشان پذیرائی نمود .

امروز در خیابان لاله زار یک طفل چهار ساله زیر درشکه خرد (۱) گردید آن طفل را پدرش در آغوش [گرفت] و به طرف مریضخانه برد .

امروز بر عده متحصنین سفارتخانه انگلیس و عثمانی افزوده گردید می گویند قزاق هم با توب رفته است به طرف سفارتخانه ، دیگر صدق و کذب معلوم نیست .

چهارشنبه هفتم رجب - امروز یک نفر طفل هفت ساله به تیر یک نفر سر باز خطاء کشته شد و سپهسالار از طرف سر باز دوست تومان به ولی طفل داد و نیز فوج عراق وارد شده حضور شاه مشرف شده و سان دادند طرف عصر جناب مجدالاسلام آمد دیدن بنده .

روز پنجشنبه هشتم (۲) رجب با برادرم شمس الحکماء رفتیم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم برای اینکه شمس الحکماء خدا حافظی کند که فردا روانه کرمان شود جناب آقا میرزا ابوالقاسم یک کاغذ نوشت به وزیر اعظم که یک سفارش برای حکومت کرمان بنویسید و یکی هم برای سپهسالار نوشت که شمس الحکماء عازم کرمان است خوب است مخارج راه او را از اعلیحضرت شاهنشاه دریافت سازید که اعانتی است درباره شمس الحکماء. از آنجا رفتیم منزل رکن الممالک قدری نشسته پس از صرف چای و غلیان به خانه مراجعت نمودیم .

یک ساعت از ظهر گذشته جناب مجدالاسلام کرمانی آمد و نوشته از امین الملک و نوشته از سپهسالار گرفته بود که توصیه و سفارش از شمس الحکماء نوشته بودند . طرف عصر با شمس الحکماء رفتند در پستخانه و در آنجا هم از امین الملک حکمی خطاب به روسا چاپارخانه های راه گرفتند ؛ بنده نکارنده رفتم بازار حجره خداداد حرکت اخوی را انداختم به روز یکشنبه و آمدیم منزل آقا میرزا ابوالقاسم هنوز جواب دو کاغذ را نیاورده بودند جناب آقا میرزا محمدصادق پسر آقای طباطبائی تشریف آورده بودند شهر برای تهیه مسافرت خود، چه اعلیحضرت شاهنشاه هزار تومان پول دادند که آقا میرزا محمدصادق